

منتخباتی از سه شاعر شیعی قرن هشتم

(نصره علوی رازی - حمزه کوچک ورامینی - شهاب سمنانی)

اخیراً بیست و پنج ورق از نسخه‌ای خطی مورّخ به سال ۷۲۹ هجری، به قطع وزیری و با کاغذ نخودی رنگ کلفت سمرقندی وار و مجدول به شنگرف و به خطّ دو کاتب (و شاید هم سه کاتب به شرحی که بعداً گفته خواهد شد) به دستم افتاده است. این نسخه اوراقی است بازمانده و جدا شده از جنگی که احتمالاً اکثر اوراق آن محتوی اشعار شاعران شیعی بوده است و چون در روی بعضی از اوراق موجود ارقام مربوط به شماره گذاری قدیم صفحات با شماره‌های ۱۷۱ تا ۱۷۵ و نیز ۱۸۶ و ۱۸۷ دیده می‌شود طبعاً عدد اوراق نسخه در زمان سلامت به حدود دویست یا بیشتر می‌رسیده است .

این نسخه با کمی حجم از حیث بازشناخت سه شاعر شیعی مذهب که تاکنون نام و نشانی از آنها در مراجع معروف و رایج دیده نشده است، و هم از حیث اطلاع بر مضامین اشعار آنها که برای تاریخ رواج تشیع در نواحی عراق فوائدی در بردارد، واجد اهمیت خاصّ است و لذا به معرفّی آن در این صفحات از طریق به دست دادن مطالب و محتویات آن می‌پردازد .

-۱-

ورق ۱ الف - قطعه‌ای مثنوی (هشت بیت) در مدح شهاب الدین که از او به عنوان

«سلطان قلندران» نام رفته است و ظاهراً هموست که اشعاری را از خود در اوراق بعد با تخلص شهاب نقل و نام خود را در ورق ۱۷ ب چنین رقم کرده است : شهاب بن علی بن کمال سمنانی . چند بیت آن نقل می شود :

چون مرکب عشق برنشستیم	از خیل خیال باز رستم
با اهل کمال هم نشینم	در حضرت قدس هم قرینم
خورشید سپهر و عزّ تمکین	فرزانه شهاب ملت و دین
سلطان قلندران عالم	کسوراست قلندری مسلم
تا دهر بود بقای او باد	اخلاص من و صفای او باد

ورق ۱ ب و ۲ الف - بندی در دعا به عربی .

-۲-

خط نصره علوی رازی

ورق ۲- ب ۱۱ ب : حاوی قصایدی از نصره بن محمد العلوی الرازی و حمزه کوچک . نصره رازی خود کاتب قسمتی از نسخه است و در ورق ۲۵ در انتهای قطعه ای منشور که در جای خود معرفی می شود رقم زده : « کتبه نصره بن محمد العلوی الرازی فی شهر سنه تسع عشرین و سبعمائة الهجرية . » همانطور که در ابتدای نقل قصاید خود نوشته است : « لکاتبه نصره بن محمد العلوی الرازی » .

درین قسمت شش قصیده و یک رباعی (تا ورق ۸ الف) از نصره بن محمد علوی رازی و نیز سه قصیده از حمزه کوچک که قصیده سوم ناتمام است ، بدین معنی که ورق بعدی افتاده (ورق ۸ ب تا ۱۱ ب) درج شده است .

بنحوی که مستفاد می شود نصره رازی از علویان است و اشعارش نیز در مدح حضرت امیرمؤمنان . این است مطالع و بعضی از ابیات قصاید :

قصیده اول (۴۸ بیت)

لکاتبه نصر بن محمد العلوی الرازی

صبحم چون افت از چهره تنم بکشد
شبم جامه قبری تنم از غم ببرد
غفر می بینم تو یا همه بگسته شود
ز کوه راز موه شود جاک و عطارد بریزد
دست تقدیر در کار بان بشیرین عاری
هر غیر می که بود در دهن باز صبا
لو عروسان حسن زلف منی شانه زنند
سر بستان و در خندانم در در قصر آید
باد مشاطه بستان شود و ابر تنق
بلبل از شوق کل تازه دگرم شود
آل زمان کش و از قضا طیف و دم جرم
تو ذم آسوده من عقل بیک گوشه بزم
کفم ای واسطه معرفت سب جان
بنگاهم ز که جرم ره اخلاص و صواب
یا که امیر و احلم از بی اهر کوم
کنف اگر بشنوی از من سخنی بگر لطیف
آن بود میر که او سابق اسلام آید
آن بود میر که در روز هوا ضاملا
آن بود میر که در خیروان حسن صیقل
آن بود میر که در خیبر و حرب حجاب
آن بود میر که در روز اسلام جوشید
آن بود میر که بالشکر دند و زور خا

هکت ساه جیش خرد خادو کیرد
روز پیراهن شاد که بر اندر کیرد
بزرگ لشکر خرد و شیرد و بیک کیرد
نقش دختی دل سر زده بر سر کیرد
بای طایوس افتی راهم در ار کیرد
جهان آله و خیری و کل تو کیرد
تاهم روی زمین سنبه و عنبر کیم
شاخ شمشاد و صنوبر خم و جنبر کیم
تا دگر حصه کل شیوه اخگر کیرد
نقص مار و جاک و فلک کر کیرد
که همان جامه عیش سی در هر کیرد
چون اینی که می صحبت دلبو کیرد
شاهد فکرم من کی ز روز نور کیرد
تا محشر سرم از ریب وی افسر کیرد
تا در خند دل و دینم و بزم و کیرد
زان در خند دل و دینت کل و کیرد
تا از اول نه اسلام بهر کیرد
هرش یار و ولی عهد و در کیرد
از خادو در و در بند جهان در کیرد
زان عمر افکند و سینه عنبر کیرد
ز عراضه ره آن در حرم کیرد
افتی گفتن جوی لکار در کیرد

صبحدم چون افق از چهره تنق برگیرد
 ملکت شاه حبش خسرو خاور گیرد
 شب همه جامه قیری به تن از غم بدرد
 روز پیراهن شادی ببر اندر گیرد
 عقد سیمین ثریا همه بگسسته شود
 یزک لشکر خورشید دو پیکر گیرد ...
 نو عروسان چمن زلف سمن شانه زنند
 تا همه روی زمین سنبل و عنبر گیرد ...
 بودم آسوده من و عقل به یک گوشه به هم
 چون انیسی کی همی صحبت دلبگیرد ...
 بعد احمد ز که جویم ره اخلاص و صواب
 تا به محشر سرم از زیب وی افسر گیرد ...
 پس از چند بیت به مدح یازده امام می پردازد و سپس می سراید :
 مؤمن آنست کی بیشک ره تزویر و دروغ
 در تنش تا رمق مانده کمتر گیرد
 یا چونصرة ز میان خلوت و عزلت طلبد
 پاک و یکرنگ ره احمد و حیدر گیرد
 بشکند نصرة رازی سپه بدعت و کفر
 تا عیان ملکت اسلام سراسر گیرد
 بر همه ملک و ملک نعره زنان فخر کند
 چون ز اشعار علی نسخه و دفتر گیرد
 هر که با نوح نشیند غم طوفان نخورد
 با سلامت ز کف بحر ره بر گیرد

قصیده دوم (۳۷ بیت)

هژبر معرکه دین مصطفی علی است
وصی احمد مختار مرتضا علی است ...
اگر تو میل به بهمان و بر فلان داری
همان فلان کس و بهمان ترا، مرا علی است
خدا گواه و محمد که نصرة رازی
بذین ... و بدان سرش مدّعا علی است

قصیده سوم (۳۲ بیت)

سقانی شربة یسفی کلوم القلب ختانی
ترنم لی تحیاتی الا یا ایها الغانی ...
شکایت دارم از ایام و از یاران نافر جام
چنانک ار صورتم بینی زرویم نقش بر خوانی ...
دلم گنجینه غم شد، تم حتمال هر محنت
رخم گشت آشکارا زرد از آفتهای پنهانی
دریغاروز ورنائی (= برنائی) کی رفت از من به ناکامی
چه سودار من خورم چندین درین پیری پشیمانی ...
اگر با گنج قارونی و گر با خضر و الیاسی
به زهد ار چون مسیحائی به بطش ار پور عمرانی ...
طریق اهل ایمان دان اساس ملت حیدر
امام و سرور مردان امیر دین یزدانی ...
خدایا نعمت ایمان و حب آل پیغمبر
در آن ساعت کی مرگ آید به نصرة داری ارزانی

قصیدہ چہارم (۳۹ بیت)

شہرباری کو امامت ز [۱] یزد جبّار داشت
 خون و اندام و روان از احمد مختار داشت ...
 آن علی ، کاسیابانی ز یثرب دلدلش
 برددریک شب به کاشان چون عدورا خوار داشت ...
 (درین قصیدہ ذکر و مدح یازده امام دیگر ہم به میان آمده است)

آفتابی گشت نصرة بر سپہر منقبت
 تا ز نعت آل یاسین دفتر و اشعار داشت
 شکر ایزد را به تیر نعت و تیغ نظم و نثر
 جان خصم مرتضی را مستمند و زار داشت

قصیدہ پنجم (۴۳ بیت)

شہنشہی کی به حق " قل تعالوا " افسر داشت
 تہمتی کی ہزاران چو سام چاکر داشت ...
 چو احمد قرشی ار میان کرانہ گزید
 امام دین و ولی عہد خویش حیدر داشت ...
 (پس از چند بیت به مدح یازده امام پرداختہ ...)
 خنک روان ابو لولہ شجاع زمان
 کہ بر سرای نبوت رسوم قنبر داشت
 اساس داس وی اندر سرای کون و فساد
 قرار دین خدای و نبی سراسر داشت
 به ضربتی کی زد آن مرد پاک دین در آس
 اساس شاذی آل نبی معمّر داشت ...

مدام صوره عیش و نشاط و کام و مراد
 خدای عزوجل شیعه را محمّر داشت...
 که نصره است بدین فربه ارچه بارخدای
 همیشه در همه حالش به جسم لاغر داشت

قصیده ششم (۳۶ بیت)

میری که شرع و دین پیمبر تمام کرد
 تاحقّ به عزّتش بقران در سلام کرد...
 اسب دعاش نصره رازی بپسته زین
 با دعوت مجاب ز جان هم لگام کرد...

قصیده هفتم (۳۴ بیت)

سپیده دم کی برین چرخ نیاگون برجیس
 شود قرین قمر در منازل تسدیس...
 نه روزگار مساعد نه دوستان یکدل
 جزا همه ز شریعت انیس لیلی و ویس^۱...
 نه محرمی که توان گفت سرّ دل با وی
 نه مونس، نه رفیق، نه غمخوری، نه جلیس
 خود این گروه چه چیزاند یا چه معجوناند
 به صوره اند چو آدم ولی به فعل ابلیس
 یقین بدان کی به دنیا ازان بهشتی شد
 کزین گروه مشعبد کرانه جست ادیس...
 خلاص خویش بیابی مگر ز حبّ علی
 کلید مشکل دین و صلاح را تأسیس...

۱ - اشاره است به ویس و رامین که خواندن آنرا حرام می‌شمرده‌اند!

همیشه نصره بیچاره در غم این است

نه مستمند زر و طالب هریس و مریس

مناقب علی و نعت آل شان وی است

نه شعر و شاعری و بذله گفتن و تجنیس

از اشاره به مناقب علی درین بیت می توان استنباط کرد که نصره علوی رازی احتمالاً از زمره مناقب خوانان بوده است.

رباعی

بیرون شدن از دایره آب و دلی (؟) وز عالم علوی و محیط سفلی

یکتا شدن اندر همه فن چون جبلی بتوان ، نتوان بریدن از مهر علی

ورق ۸ ب - ۱۱ ب

سه قصیده است از حمزه کوچک که بنا بر اشارات خودش در قصیده اول از مردم ورامین بوده است و قطعاً از همزمانان نصره علوی رازی است. ازین حمزه کوچک چند بیتی در جنگ شماره ۳۵۲۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ضبط شده است^۱.

قصیده اول (۴۲ بیت) :

« حمزه کوچک فرماید »

۱ - مطالع و ایبائی از اشعار مندرج در جنگ دانشگاه

ای نور چشم احمد مختار با حسین ای یادگار حیدر کرار یا حسین ...

نازد همیشه حمزه کوچک به مدح تو مدح ترا شدست خریدار یا حسین ...

(صفحه ۱۱۶)

هر دم رضای ایزد جبارم آرزوست دربارگاه مغفرتش بارم آرزوست ...

میگو همیشه حمزه کوچک بروز و شب کاظهار و مدح آن شه ابرام آرزوست ...

دیدار آن امام امامانم آرزوست وقت خروج آن شه ایمانم آرزوست ...

دایم حدیث حمزه کوچک برین بود کز جاه و دولتت سرو سامانم آرزوست ...

آنکس منم کی آل نبی را ثنا کنم
 راهی که نهی کرد پیغمبر بدان شدن
 از مهر و از محبت زهرا و مرتضا
 گر اقتدا به آل زیادست مر ترا
 آل زیاد را که به نفرین حق درند
 بعد نبی سزای امامت علی بوذ
 جایی که من و سلوی یام ز کردگار
 تا پیش من نهاده بوذ در شاهوار
 شمرویزید و هند که هر سه به لعنت اند
 بر دوستان احمد و حیدر دعا کنم
 آن راه را و رهبر آن ره رها کنم ...
 هر صبح دم نگاه سوی «هل اتی» کنم ...
 من اقتدا همیشه به آل عبا کنم
 از اعتقاد لعنت بی منتها کنم
 من خر نیم که روی سوی ناسزا کنم
 ابله نیم که آرزوی گندنا کنم
 احق نیم که میل سوی کهر با کنم
 بر هر سه لعنت از سر صدق و صفا کنم

(در چند بیت بعد بجز نعت حضرت علی مدح یازده امام را گفته است)

... اندر عراق حمزه کوچک منم که هست

زادی که در قیامه به دفع بلا کنم
 زاد و مقام من به ورامین ازان بوذ
 تا سور دشمنان علی چون عزا کنم
 در بند سیم و زر نیم و شاعری و شعر
 مداحی از برای شه اوصیا کنم

قصیده دوم (۹۰ بیت)

این قصیده در باب قرآن کریم است و به اغلب سور آن اشاراتی شده است،
 مخصوصاً در باب آنچه شاعر معتقدست که به حضرت امیر اشاره شده است.

یکی روزی به راهی در مرا گفت که مدح میرتان یزدان کجا گفت
 جوانی داذم او را از سر علم که چون بشنید او صد مرحبا گفت

۱ - این بیت صریح است به اختلاف و نقارهایی که در آن قرن و پیش و پس آن
 میان اهل سنت و شیعیان درین نواحی دیده می شد.

چنین گفتم که او ماهی است روشن
 ز قرآن خواه مدح او که یزدان
 بخوان الحمد کاوّل سورة آمد
 «صراط المستقیم» اندر حقّ اوست
 بخوان از آل عمران «قل تعالوا»
 بهر صبحی بخوان «انا فتحنا»
 «ضحی» را با «الم نشرح» چو خوانی
 به فیل آی و قریش و دین و کوثر
 ز خاطر حمزه کوچک در افشاند
 بلای روز محشر او نبیند
 به هر بیتی ترا بیتی است فردا

که مؤمن مدحش از شوق و هوا گفت...
 به قرآن بی حد و بی انتها گفت
 درو مدح علی یزدان دوجا گفت
 اگر «انعمت انعمت» ورا گفت...
 که وی در حقّ آن فرخ لقا گفت
 که حقّ در حقّ آن بدرالدجی گفت...
 بدان تاحق چرا گفت و کرا گفت...
 که کوثر بر نبی خیر النساء گفت...
 به رغم آنک و صف کهربا گفت
 که مدح آن شهید کربلا گفت
 علی گفت و نبی گفت و خدا گفت

قصیده سوم (آنچه مانده ۳۳ بیت)

این قصیده فقط در مدح حسن و حسین (ع) است.

منم زجان و روان چاکر حسین و حسن
 دو آفتاب هدی افتخار و زین زمن
 دو نور دیده زهرا که گردش ایام
 ندیده دیده دگر مثلشان به سرّ وعلن...

دو صبحدم، دو سعاده، دو گلستان، دو چمن
 به کین جهانی گشتند هر دو را دشمن
 نیافتند امان از جهان بی آرم
 گذاشتند زبس قصد و طعن جای و وطن

کردند از خارها از دلی مجنونه بخت
من چه نیلای سرشکم می خورم در جهان
خفت در راه و سلم از چه او مستحق
نیلای جلون جان من چه یکنم خرد
عالم روشن چشم او چه در بنده سیاه
خرد عشق را من طایر دل الا نشین
جز هوا بشود در جهان چاه صل تکلم حق چیز
بهر آب در ده خورن فرو نماند نشاند
کدر به اسان فرات میران بر خشی

در مکر دلای زلفت حرم برار ۵
مرد جهان روزت چه در دوزخ بخشند
شمه مرد و دلاش در دل که دودا هم
زین بیان که بیخ هوش پیران است
کودا اش به حالت بر مهر شعله افند
تا چند چشم مست در زمین افتد
باز آید از زو صلت این بخور دفته
از حیران بختم چندان غریب نبوده
کام شایسته دل بوسیدن آید

ای بیس که تمنع غیر در خلوت خردم
امشب جفاست آن شب که دود خنای
آن چون نماند باقی این بزم نماند
جز آن که صفت علی الهی المصنوع
و مولای المصنوع که کار نماند

دار عشق از جوج دریا بر که او بر سیاه
ماند ام بر جای خود حیران که بام
کفکش من جابرم دور و کل شست
کوید و بارون خردند صافی غافل
چون بی دام که کام در خدا این من
سینه را از آن صدر خواند طوطی
ز فرها منع مرد از سینه نیاید
کدر غباری از خدارم بردل او نماند
راستی آب شایسته نماند

فرایند فردی و اهل زلف برار
لعل کله فشانست شود از شر برار
نایب به حالت ناخاه سیر برار ۵
ناخ آید در ای بکروز بر برار ۵
دود سیاه روی از جوج خور برار ۵
چنان عاشق از خواب خور برار ۵
زندان دوری را بام در برار ۵
کدر چون پروازی بکل روز در برار ۵
آخر قضایه با شر کمران قند برار ۵

از سر کشی هر چه با تیغ خور زمانه
چون روی ز نسیان شد تیره هوای
حکایت در حقیقت خادمت نماند
نماند که کمال انسانی بود نماند
جز لعلی از آن خطا و امر نماند

-۳-

خط شهاب سمنانی

ورق ۱۲ الف - ۲۱ ب : این قسمت طبق رقم ورق ۱۷ ب بدین شرح :
 « حرّره اضعف عبادالله العلی المتعالی شهاب بن علی بن کمال السمنانی ... تذکرة لصاحبه
 وهوالصاحب المعظم عمدة الاکابر شمس الدولة والدين محمدالمقرى لازال معظماً وامور دولته
 منظمأ » که قسمتی به خط شهاب بن علی بن کمال سمنانی است که اشعاری از خود بطور
 یادگار و تذکره برای شمس الدولة والدين محمد مقری از اکابر و افراد دیوانی و دولتی درین
 اوراق نوشته است. تفصیل آثار نوشته به خط او بدین شرح است :

قسمتی از قصیده (۹ بیت)

که در مدح دوازده امام است با تخلص نصره (قطعاً نصره علوی رازی)
 طرف جانب از علوم و [۱] ز عمل پر کن مدام
 کاسه پر باید تو خواه از چین و خواه از مرو دشت^۱
 گر همی خواهی خلاص خویش ازین غرقاب جهل
 حب اهل البیت جو یعنی جناب چار و هشت
 دین اهل البیت دار و مهر آل طاهرین
 خواه در کاشان نشین و خواه در رستاق خشت^۲
 منت ایزد را که نصره در میان این گروه
 عهد اوّل تازه کرد و و اچشیدن باز جشت
 در ره دین خدا مردانه و ثابت قدم
 خانه دل دار از مهر علی و آل مشّت^۳

۱ - در گلستان سعدی هم از کاسه چینی و مردشتی یاد شده است.

۲ - خشت از شهرکهای فارس (این بلخی)

۳ - مشّت = لبریز

کار مردان است دین پروردن و تن کاستن
 نیست کار هر خسی بیهوده رای سست نشت^۱
 تا بود نام طبایع در مجامع آخشیج
 تا بلفظ عام باشد سنگ برد و خاک رشت^۲
 مؤمنان معتقد را سال و ماه و روز و شب
 باد میمون اختر و فرخنده چون نوروز و جشت^۳
 هر که با ما یک دلست^۴ از روی دین جانفش فدا
 وانک باشد منکر ما بی ریا گو «طون و طشت»^۵
 قصیده (۷۶ بیت)

از شهاب سمنانی در منقبت علی بن ابی طالب (ع)
 پیش از آن کین چار طاق هفت منظر کرده اند
 فرض بر ارواح انسان حبّ حیدر کرده اند ...
 چشم اقبال شهاب از مهر رویت در ازل
 کوری چشم خوارج همچو عبهر کرده اند ...
 ای عزیز از خوار و سمنان کم طلب روزی خود
 رزق انسان چون مقدر جای دیگر کرده اند
 زین سخن بگذر شهاب و بد مگو از نیک و بد
 چون ترا در نیک و بد گفتن مخیر کرده اند ...

قطعه (۱۱ بیت)

از شهاب سمنانی

-
- ۱ - نشت = زبون
 ۲ - برد در لهجه های جنوب هنوز هم به سنگ گفته می شود مثل مسجد بردی در فارس
 ۳ - جشت به قرینه عبارت از مراسم شادمانی بوده است، در لغت دیده نشد.
 ۴ - اصل : + و
 ۵ - از امثال بوده است.

شیر خدا و ابن عم مصطفیٰ علی است روح بتول و خسرو آل عبا علی است...
 بهر نجات آخرت از فضل ایزدی ورد شهاب در گه بیگاه یا علی است
 قصیده (۵۷ بیت)

از شهاب سمنانی در مباحث حکمی
 دلا مگو که بد و نیک ز اقتضای قضا است
 که اختلاف قضایا ز اختلاف هواست...
 چراغ خلوت روح ازان ندارد نور
 که شمع فکرت تو بر مهتاب باد ریاست...
 شهاب را که به فسق و فجور همتا نیست
 امید عفو به فضل خدای بی همتاست
 درین محاربه رو بر نتابد از تنها
 اگر چه عاجز و مسکین و بی کس و تنهاست
 قصیده (۲۳ بیت)

از شهاب سمنانی در نصیحت، و ذم دنیا.
 ای دل ز حال دنیا و دین بی خبر مباش
 چون شیخ و شاب در هوس خواب و خور مباش
 مانند کوزه دسته هر انجمن مشو
 همچون پیاله مایل طرف کمر مباش...
 برخانه حیوة که رسم بقاش نیست
 گو جام منکسر شو و گو سقف و در مباش
 چون روی و موی دلبر بی مهرت ای شهاب
 آشوب خلق و فتنه دور قمر مباش

قصیده (۲۴ بیت)

از شهاب سمنانی در نصیحت

بر صفحه زمان ز مروت نشان مجوی

رسم وفا و شرط کرم از جهان مجوی ...

چون گوسفندت از بدرد گرگ حادثات

راه نجات خویش به سعی شبان مجوی

در تاب آفتاب محبت بسوز تن

وز دوستان مهر نما سایه بان مجوی ...

آب روان و گل اگر تاجان دهد شهاب

آب روان نخواه و گل بوستان مجوی

قطعه (۲۴ بیت)

از شهاب سمنانی - فی مديح سلطان القضاة والعلماء فی عهده واوانه مجدالملة والدين

الشیرازی علیه الرحمة .

با ملایک میان خلد برین ...

مصطفی را به خواب دیدم دوش

سخنی بشنو از شهاب حزین ...

گفتمش کای خلاصه اطوار

آنک باشد خدایش یار و معین ...

کیست بر روی روزگار امروز

خسرو شرع مجدد ملت و دین

گفت محبوب و برگزیده حق

غزلیات (هفت غزل) از شهاب سمنانی

بطور مثال نقل می شود :

ای صیت عشقت غلغلی در ملک جان انداخته

مهر تو هر دم آتشی در انس و جان انداخته ...

جان شهاب خسته دل تا بسته در عشقت کمر

بخشش کلاه سروری بر آسمان انداخته

قطعه (سه بیت)

ای بس که شمع عنبر در خلوت مرادم از سرکشی همی زد باتیغ خور زبانه

قصیده (۴۷ بیت)

از شهاب سمنانی - در مدح خواجه جلال الدین عزیزالله مشهور و معروف به شاه جهان

که به هندوستان فرستاده شده است

زان سنبلی که زلف تو بر ارغوان نهاد
در راه تیر حجر تو گردون دل مرا
از روی مهر سایه فکن بر سر شهاب
بگذشت از آسمان ز شرف هر که چون تو پای
والا جلال دولت و دین آنکس حکم او
شاهها شهاب قصر ثنای ترا بنا
بکر ضمیر من چو به طاوس میل داشت
نظم چو آب و آتش من آتش حسد
ای کاج دیر زود رسیدی به حضرتت
آشوب در نهاد من ناتوان نهاد ...
از بس غرض که داشت بجای نشان نهاد
نام مبارکت چو قضا مهربان نهاد
در بارگاه عالی شاه جهان نهاد
در معدلت قواعد نو شیروان نهاد ...
نی از برای سیم و زر و آب و نان نهاد
بگرفته فارس روی به هندوستان نهاد
تبریز و فارس چیست که در اصفهان نهاد
کاندر رهت قدم پی آرام جان نهاد ...

من کلام فردوسی

نخط دیگری - ۲۵ بیت

از اینجا ببعد شیوه خط با خط شهاب سمنانی تفاوت یافته است .

اشعار

از افضل العلماء شهاب الدین کمال مدظله: در سه قطعه جمعا در هشت بیت در مدایح .

قصیده (۶۳ بیت)

از شهاب سمنانی در مدیح خواجه طاهر سمنانی (عزالدین)

سراز ممکن بر آوردند ناگه لشکر بهمن

جهان زال را کردند طوق سیم در گردن

چنان سر رشته عالم به زیر برف پنهان شد
 که در سوراخ مروارید غلطان رشته سوزن
 نظام ملک عزالدین که از رشک کف بذلش
 به هایاهای می گرید دمام ابر تر دامن...
 چو باشد اشها صادق چه لوزینه چه گوزینه
 چه مانند تن عری خواهی نمد خواهی خزا دکن...
 گرم سمنان نیاید خوش روم تاجونه و دهلی
 ورم دهلی نباشد خوش روم تاروم یا ارمن...
 ملاذ دهر عز دین و فخر مملکت ظاهر
 که چون زیبق همی گردد ز سهم او دل دشمن...

قصیده (۳۶ بیت)

از شهاب سمنانی در مدح صاحب اعظم خواجه جلال الدین یونس
 هر گه که در دلم هوس یار بگذرد
 آهم ز چرخ آینه کردار بگذرد...
 در راه عشق از... سر بگذاری شهاب
 سهل است کار آنک ز دستار بگذرد...
 اکثر ابیات این قصیده به علت پارگی لب کاغذ و سائیدگی غیر قابل قراءت است.

-۴-

خط نصرة علوی رازی

ورق ۲۲ الف - ۲۵ ب : قسمتی است از داستان منشور به خط همان نصرة
 علوی رازی که اوراق اول نسخه نیز به خط اوست. عباراتی از این اوراق به شرح زیر
 نقل می شود.

«... و نقش دیگر انگشتی : انا مستجیرك یا امان الخائفین و آن انگشتی

صلوات الله علیه تا بدینه محمدر رسول الله صلی الله علیه وآله همه آبادانی باشد
و چون صادق برات الله علیه از سخن کنتی فارغ شد محمد بن زید گفت یابن
رسول الله این چه علم غیب است و از کجای گوئی صادق صلوات الله علیه
دست فرآستین کرد و نسخه بخفا امیرالمومنین و بیسویب
المسلمین تا پدید آمدن صلوات الله علیه و آن پیرون کرد بروی
او لا کرده بود... یابن رسول الله علیه و آله چون آن نسخه بدید در پیش
صادق علیه السلام تفرقه ها کرد و گفت اگر چه ترک ادب کردم و مرا علم
الیقین بود فاما علم الیقین چون عین الیقین نباشد انقبت فکرم
یابن رسول الله مرا عفو فرمای بر صادق صلوات الله علیه و یوابنوا
و این نخست در جهان منقش شد ثمتم الرسالة

امته و صلی الله علیه و آله محمد و علی

والله الا خیار کشفه عنی

العلوی الرازک

به ریگ که بر شانه کعبه

و سبایه

الربیة

الاصد و مقرر شد

حسین بن علی بن ابی طالب باشد علیهم السلام . محمد گفت کدام روز خروج کند؟ گفت روز پنجشنبه باشد پدید آید و روز آذینه وقت نماز پیشین خروج کند . سیصد هزار مرد با وی نماز کنند . محمد گفت او را چه معجز باشد . صادق علیه السلام گفت هر معجز که جمله پیغمبران را بوذہ باشد خدای تعالی بردست وی ظاهر گرداند . اما در عهد وی کارها باشد که اگر چنان پدید نباشد . اول هفتصد هزار مردی بروی گرد آیند . دوم آن باشد که هر کجا که لشکر گاه وی باشد اگر در بیابان باشد و اگر در سر کوه هفتاد هزار چشمه آب پدیدار آرد خدای تعالی . سیوم هر سنگی هموار که به امام دهی و انگشتی بروی نهد نقش در گیرد چنانک ما بر موم نهیم . آنگاه برسیند که لشکر گاه وی چند باشد؟ گفت چهل میل باشد... و در لشکر گاه وی هفتاد هزار جای قرآن خوانند و جمله نماز جماعت کنند و هر که از پس فرزندان من نماز کند و دعا کنند هر حاجت که از خدای تعالی بخواهند روا شود و جمله گنجهای روی زمین پدید آید و جمله روی زمین عدل گیرد....